

نیم نگاه به پروژه های ذلیل سازی مردم افغانستان



محمد عالم افتخار

تبصرهء سیاسی

سال گذشته حینیکه میخواستیم مواردی را برای " یاد داشت هایی از یک سفر " تدقیق نمایم ؛ به مسئله کاست " نجس ها " در هند برخوردیم . مؤلف مطلب مربوط ؛ مردمی را که اینک در هندوستان کاست "نجس" خوانده میشوند ؛ بازماندهء "دراویدی ها" خوانده بود که پیش از هجوم و استیلای " آریایی " ها؛ در شبه جزیرهء هند سکونت و زنده گی داشته اند یعنی اینکه بومیان اسبق این سرزمین و به سخن دیگر صاحبان نخستین(?) آن بوده اند .

اما آنچه مرا تکان داد و تا کنون هم در ریشه نگه داشته است ؛ این بود که مؤلف ضمن تشریح مظالم و اجحافات تاریخی که بر این کتلهء بشری روا داشته شده است ؛ نگاشته بود :

تعجب آور این است که اکنون خود این دراویدی ها هم باور کرده اند که "نجس" اند!

آری! فقط همین : " باور کرده اند!" به سختی رقت انگیز بود!

مهم و تعیین کننده ؛ همیشه همین است که کتله ای ؛ ملتی و جماعتی "باورکنند" که چه استند و چه نیستند!

البته مواردی در تاریخ بشر هست که "باوراندن" به کتله ها و ملت ها و مردمان ؛ یا ممکن ؛ یا به صرفه نبوده و یا هم طرف به اهمیت آن پی نمی برده و هنر و توانایی ی این مهم را در خود نمی دیده است ؛ بنابر این هدفی که از " باوراندن" میسر میشده ؛ به اشکال خشن و با استعمال قهر و قوت سلاح جستجو میگرددیده است .

نمونهء بارز این چنین موارد استعمال قهر و اسلحه در برابر مردمان بومی یعنی سرخپوستان امریکاست که فاتحان و مهاجران اروپایی مسلط شده بر آن سرزمین؛ تقریباً تمامی را از دم تیغ کشیدند تا از مزاحمت شان خویشتن را آسوده نمایند!

استعمارگران قرن 19 هم یا چندان به اهمیت "باوراندن" بر مردمان سرزمین های هدف؛ پی نبرده بودند و یا طاقت و تحمل زمانبری ی این امر را نداشتند و لذا با سلاح و لشکر بر آنها تاختند و با زور برهنه ؛ استیلای خود را تأمین نموده غارتگری های مورد نظر را برای خویش میسر گردانیدند .

استعمارگران مزبور و خاصتاً نسل دوم آنها که تجارب، کشفیات و اطلاعات اندوختهء بیشتر کسب کرده و به ویژه با مقاومت ها و قیام های دارای پهنا و نیرو و کمیت و کیفیت های غیر مترقبه و غیر منتظره مردمان تحت سلطه مواجه گردیدند؛ به مرور اهمیت "باوراندن" عقاید و ایده ها و درهم شکستن روان و غرور و مناعت و اعتماد به نفس مردمان هدف ؛ را دریافتند و با مهارت و شطارت و هنر و جادوی روز افزون؛ به این مهم روی آوردند که اینک به طور غالب؛ بر همین اصل و هنر و جادو اتکا دارند.

البته این پروسه که کاست تحتانی جامعهء هند باور کنند که ذاتاً و فطرتاً "نجس" اند و این «نجاست» ؛ در بدل گناهان "اولیه" توسط خدایان به آنان داده شده و جز به قیمت ریاضت ها و عبادت های چندین نسله و آنهم در معاد های دیگر رفع و دفع شدنی نیست؛ پروسه هزاران ساله میباشد و از قرار معلوم ؛ اجداد این مردم ستم های عدیده را تا سرحد تصفیه های قومی نظیر آنچه بر سرخپوستان امریکا روا داشته شده نیز دیده و در نتیجه آنقدر ها بیچاره شده بوده اند که فقط برای زنده ماندن برده وار و گدا گونه به مقاومت خود پایان داده و به «نمیشود ؛ تقدیر همین است!» برسند.

عین همین حال و بخت و بدبختی؛ از آن برده گان در عصر بسیار طولانی ی برده داری ی کلاسیک بود . آنان نیز به ویژه در نسل دوم و سوم... اغلب معتقد میشدند و "باور" میکردند ؛ که برده بودن سرشت و سرنوشت ازلی و ابدی شان است؛ علل و

اسباب غیبی و ماوراء الطبیعی دارد و جز در آسمانها و در موعد های مقرر و در بدل ریاضت های معینه خدایان رفع و دفع شدنی نیست.

لازمه چنین "باور ها و قناعت ها" ؛ درهم شکستن و نابود شدن «غرور و عزت نفس» آدمی است ؛ حتی سایر جانوران هم تا زمانی که چیز های مشابه به غرور و عزت نفس دارند ؛ باری و سواری و آماده سلاخی ؛ یا به اصطلاح "اهلی" نمیشوند .

"باور" برده گان کلاسیک و منجمه کاست "نفس" هند ناشی از شکست های پیهم و درهم کوبیده شدن نیرو ها و امکانات مقاومتی ی اجداد شان طی فشارها و اجحافات دراز مدت بوده و سپس توسط مادران و پدران مرعوب و این چنین به استنتاج رسیده ؛ به اولاده شان تحویل داده شده رفته است .

البته کلیه "باور" ها به شمول عقاید دینی و مذهبی به همین گونه است که تسری می یابد و نسل پی نسل دوام میکند. درین رابطه «پاشنه آشیل» و نقطه ضعف و آسیب پذیر بشر؛ همانا «دوران کودکی» ی **معصومانه و مظلومانه دراز مدت** اوست !

لذا هر باوری به دو مرحله اساسی نیازمند است :

1 - مرحله پیدایش و سفت شدن

2 - مرحله تسری ی عمومی و پایداری

باور ها چنانکه گفته آمدیم در گذشته ها اساساً توسط کوبیدن های متداوم جسمانی ، در رعب و ترس و تخویف نگهداشتن کتله ها و اعمال زور و سلاح و شمشیر **تولید و تحمیل** میگرددند ؛ باور های بخصوص دارای بار و نتیجه سیاسی - اجتماعی - اقتصادی تقریباً همیشه توسط حاکمان بر محکومان تزریق و نهادینه میگشته است.

تکرار و اصرار بر تبلیغات و تلقیبات بخصوص از طریق اسطوره سازی ، افسانه بافی ، نماد های ساختمانی و تصویری ، مراسم و مناسک ؛ استخدام شعر و ادبیات ... همچو باور ها را سفت و **روانی** میگرددانیده و بعد همانند چیز های بدیهی ی فرهنگی و اخلاقی و تعلیمی - تربیتی نسبتاً به ساده گی تداوم می یافته است.

اما باز سازی ی باور های کهن و تولید و تعمیر باور های تازه که نیاز استعمارگران قدیم و جدید را برآورده کند؛ در قرون اخیر اشکال و میتود های متنوع و دارای پیچیده گی های روز افزون کسب نمود. مثلاً استعمارگران از یهودیت کودکانه ماقبل قرون وسطایی ؛ سیستم پیشرفته ایدئولوژیک به وجود آوردند که منجمه به نام « صیهونیزم » شناخته میشود . تولد خونین اسرائیل و مصایب شست ساله فلسطینیان و سایر مردمان شرق میانه ثمره آن است. چنین امر بزرگ درست زمانی ؛ ممکن ساخته شد که دانشمندان و عقلای یهودی تبار تصمیم به بایگانی کردن تورات و تفاسیر و اضافات آن گرفته بودند.

همچنان سازمانهای جهنمی جاسوسی و استخباراتی امریکا و انگلیس (سی. آی. ای و ام. آی. سی. آی) در طرح ایجاد «کمر بند سبز» برای محاصره اتحاد شوروی ؛ به تولید اسلام! امپریالیستی اقدام نمودند که تحت نام فریبنده «بیداری اسلامی» توسط آلن دالیس و جان فوستر دالیس؛ برادران متدین مسیحی - امریکایی راه اندازی شد . این دو برادر فقط برای بناکردن همین استراتژیی طور همزمان به ریاست سی. آی. ای و وزارت خارجه امریکا برداشته شده بودند.

این پروژه طی «بازی شیطانی» ی یک قرنه ؛ تبعات و ثمرات بزرگی برای امپریالیزم جهانی به وجود آورد و به ویژه اسلام و احساسات اسلامی را در «جنگ سرد» ابزار جنگی برای کارتل های نفت و اسلحه و استثمار کاپیتالیستی گردانید. پیش زمینه این امر افت رقت انگیز تعلیمات و فرهنگ رسمی و دولتی اسلام در دنیا بود که سید جمال الدین افغانی تمثیل ها و تصویر های بسیار بسیار رسایی از آن به دست داده است؛ منجمه در مورد وضع مسلمانان آنوقت هند گفته است :

« وقتی از ایشان بپرسید که مسلمانید؟ جواب میدهند : الحمدالله ! چراکه گوشت گاو میخوریم! »

چنانکه دیدیم و می بینیم شیاطین انگلیسی به چه ساده گی؛ از همین «الحمدالله ! گوشت گاو میخوریم!» ؛ ایدئولوژی «پاکستان» درست کردند و «باور نجس بودن» را از یک کاست محدود در جامعه بزرگ هند ؛ در ذهن و روان «گوشت گاو خوران» برهمه مردم هندو و سککه و سایرین تسری دادند. به نام ابلیسی ی «**پاک - استان**» دقت فرمائید!

تولید باور و غرور پاکستانی با بار مقدس بودن ؛ نزدیک به الله بودن و **ماموریت الهی و جهادی** داشتن که بخصوص شاملان اردو و استخبارات نظامی پاکستان (آی ایس آی) با آن تغذیه روحی میشوند ؛ پایه و اساس این شیطنت فلاکتبار برای

منطقه و جهان بشری میباشد که تبعات و ثمرات آنرا نه تنها مردمان افغانستان و محکومان آنسوی «دیورند لاین» بلکه تمام جهانیان تام الوقت و به طور روز افزون مبینند و میچشند!

با اینکه پاکستانیست ها ایدئولوژی ی خود را به افغانستان هم مصرانه صادر کردند و در صدور انواع دیگر ایدئولوژی های ناشی شده از استراتژی «کمر بند سبز» و «بازی شیطانی» وسیعترین محل های ترانزیتی و لوژیستیکی فراهم نمودند؛ مگر نتیجه پاکستانیزه و طالبانی شدن روحيات و انفعالات پذیرنده گان بود و هست. تا جائیکه کسی چون جرنیل حمیدگل علناً اعلام داشت: کساتی چون گلب الدین حکمتیار؛ سراج الدین حقانی ... مانند خود او و حتی دو آتشه تر؛ پاکستانی اند!

این باور و غرور به برکت خدمات جهادی ها و طالبانی های «اهل سنت!» برای پاکستان و به ایدئولوژی پاکستان اکنون به جایی رسیده که از اسلام!آباد و لاهور و کراچی و پشاور و وزیرستان... بانگ شوم "افغانستان؛ جزء لاینفک پاکستان است" بلند میباشد .

عمدتاً به علت موقعیت جیوپولیتیکی و جیواستراتژیک افغانستان است که طور مستمر نه تنها توسط پاکستان و انگلیس؛ بلکه توسط امریکا و المان و دیگران هم مصرانه سعی میگردد که مردم افغانستان تا حد نهایی **بی غرور** گردند و **باور** کنند هیچکاه و ذلیل و عاجزه اند .

سرزمین «گذرگاه کشورگشایان» و جهانخوران؛ مصلحت نیست که مردم با «غرور» و صاحب «اعتماد به نفس» داشته باشد. چنانکه هیچ حمال و باربر و باری و سواری و مطیع و محکومی اعم از بشر یا حیوان نبایستی؛ با غرور و دارای احساس فخر و فضیلت و ارزش باشد.

در گذشته ها که کیفیت های روانی زیاد مکشوف نبود؛ نویسنده گان و ژورنالیستان و شرق شناسان انگلیسی، المانی، امریکایی، روسی و غیره تخطئه و تذلیل مردم و تاریخ سرزمین ما را به اشکال برهنه و با نام و آدرس خود مردم افغانستان انجام میدادند و سیاستمداران شان نیز گاه گاه ملاحظات دیپلماتیک را کنار زده به بدترین تخطئه ها و تذلیل ها متوصل میگشتند.

منجمله نوشته های لوول تامس امریکایی در قرن 19 و سخنان ریچارد نیکسن معاون رئیس جمهور وقت امریکا در نیمه دوم قرن 20 خیلی ها تپیک اند .

ریچارد نیکسن پس از سفری به افغانستان زمان ظاهرشاه که طی آن توسط مظاهره کننده گان افغانی مخالف جنگ ویتنام و اسرائیل و فلسطین...؛ توسط تخم مرغ ها، بادنجان رومی ها و چیز های گندیده استقبال گردیده بود؛ گفت: افغانستان کشوری است با 12 میلیون دزد از شاهش تا گدا اش؛ که همان بازخوانی «رهزن و راهگیر» خواندن در بست افغانها توسط لوول تامس بود.

در فشانی های سالیان اخیر لیام فاکس وزیر دفاع بریتانیا که افغانستان را جزیره تباه شده قرن سیزدهمی خواند که گویا انگلیس و متحدانش مسوولیت و یارای باز سازی آنرا ندارد؛ و گیدوسترله وزیر خارجه آلمان که مکرر در مکرر فرمود: ما به افغانستان برای حفر چاه و ساخت شفاخانه و جاده نرفته ایم...؛ جنایات طالبان نظر به هیتلری ها چیز ی نیست...؛ همه به معنای توهین و تذلیل مردمان افغانستان بلا استثنا میباشد و راه صاف کردن برای به برده گی هنوز بدتر و بدتر نوکران خویش سپردن این مردمان.

اینکه دیگران چه گفتند و چه نوشتند و افغانستان و مردم آنرا به اتباع کشور های خود و جهانیان با چه تحقیر و تذلیلی معرفی کردند و میکنند؛ نگارش مثنوی هفتاد من کاغذ را می طلبد.

ولی تذلیل افغانها طرق روانشناسانه کارا و نیرومند دیگری دارد و معطوف به تولید و نهادینه کردن این **باور** است که بی استعداد و نالایق و بی افتخار و بی ارزش و یتیم و یسیر اند؛ بی قیم و بادار؛ اصلاً نبوده اند و هرگز هم نمیتوانند باشند.

درین گستره خود مردم مستقیماً مورد خطاب و عتاب قرار نمیگیرند؛ بلکه به طریق رهبران و رهبر تراشیده شده گان منحنیث الگو ها و سمبول ها هدف قرار داده میشوند . تذلیلی که در آثاری مانند «تلک خرس» از همچو سمبول ها و الگو ها صورت میگیرد مانند «ما در آی ایس آی برای رهبران جهاد **علف** برای **پیش آوردن** و **چوب** برای **راندن** داشتیم...»؛ تنها تذلیل شخصان شخیص رهبران معظم جهادی و قوماندانان مربوط نیست .

تند ترین و فوری ترین اثر آن روح عمومی و حیثیت و مناعت بشری همه مردم افغانستان را مسموم و مخدوش میکند؛ در همچو آثار و نیز نگارش های احمد رشید و نشرات بی بی سی و صدای المان و امریکا ... و نشرات انترنیتی و چاپی آنها یک ناظر بیطرف فقط این را می یابد که از افغانستان جز **الدنگ** و **جاهل** و **جان** و **فاسد** و **فاجر** و **خود فروش** و **خاکفروش** و **ناموس فروش** و «کله کت کن» و وحشی و حیوان کالانعام ... بیرون نیامده و بیرون نمی آید!

ولی بدبختانه چنین ناظری نمیتواند ببیند که این سمبول ها و الگوها یا اصلاً به مردم افغانستان تعلق ندارند و یا به وفق «جنگل؛ بی شغال نیست!» از میان شغالان توسط زور و زر بازیگران شیطانی؛ انتخاب و فربه شده و در لباس شیر تبلیس گردیده اند.

های شرور استعماری و امپریالیستی شرق و غرب لا اقل طی دو قرن اخیر حتی روزی و ساعتی از این غافل نبوده اند که افغانها را ذلیل و زبون و فقیر و حقیر نگهدارند. سمبولی موسوم به شاه شجاع نه اولین بود و نه آخرین.

حامد کرزی و برادران و جهادی ها و غیر جهادی های تیمش به همان فورم و فورمول شاه شجاع آمده اند ولی در همین حال تا سال پیش عجیب محشر تبلیغاتی و تذبذبی بر سر آنها برپا بود و حالا به دلایل اضطراری اندک فروکش کرده است. طی این محشر اتهام مفساد و رذایل حق و ناحق و کرده و ناکرده به انحای اغراق آمیز بر آنها بارانیده میشد و حتی اینکه کرزی مالیخولیایی و گرفتار چرس و ماسوخیزم و غیره است؛ گوش هارا کر میکرد.

پرسیدنی است در همان حال که او و تیم حکومتی اش مجموعاً منتخبان و حتی محبوبان مردم افغانستان جا زده میشدند؛ این واقعیت برای جهانیان چه پیام میتواند داشته باشد و برای افغانان چه الهام؟؟

هژمونست های وارث پطر کبیر و شوروی و بخصوص آن هایی که اینک به وابسته غرب و خائنین به وطن خود بودن؛ یا اقرار کرده اند و یا در اثر از طبقه بندی خارج شدن اسناد استخباراتی؛ کی بودن و چه بودن شان رسوا شده میرود؛ روش و منش قطعاً مشابه به بالا را داشتند و دارند.

همانگونه که غربی ها و دستیاران شان پاکستانی ها و عرب ها که اساساً «خود کوزه و خود گل کوزه اند» ولی با شکستادن دراماتیک و چه بسا فیلمی ی کاسه کوزه ها؛ تمامی فساد و دروغ و تبهکاری و جنون و جنایت خود کرده و خود موجب شده را به اجیران و نوکران و به دام افتادگان شان؛ و قسم سمبولیک به مردم در قرن سیزدهم تباه شده افغانستان!! نسبت داده و باد کرده میروند؛ خرس های قطبی و منجمله منسوبان باند سیاه گریاچف – یلتسن و کرملین نشینان بعدی هم دارای عین روش و منش اند و عندالضرورت تندخوتر و بد اخلاق تر و «خرس» تر هم شده اند و میشوند.

مسلم این است که باند گریاچف با دادن امتیازات ذلتبار بیحد به غربی ها و پاکستانی ها و ارتجاع عرب در «جنگ سرد»، مسناله افغانستان و بالاخره ویران ساختن نظام دولتی اتحاد شوروی و به حراج و تاراج سپردن این سرزمین بزرگ و غنی؛ بار خیانت سترگ میهنی و جهانی را به دوش گرفتند. آنان به ناگزیر برای توجیه حداقل این خیانت عظیم منجمله به طریق بارانیدن فحش و دشنام و اتهامات و ملامتی ها بر رهبران اغلب خود ساخته و خود تحمیل کرده شان بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شاخه های متضاد و ناهمگون آن بلا تفریق و بلا تفکیک پرداخته اند.

بنده که ماه های زیادی است درون کشور نیستم به واقع نمیدانم روحیه و روان مردم درون افغانستان چه تحولاتی یافته است ولی طبیعی است که با **پایان یافتن فصل فریب بزرگ ناجیان!!! غربی**؛ احتمال سازش های سیاه و کثیف و بخصوص سپردن کشور به طالبان و پاکستان می بانیستی تحولاتی قابل ملاحظه حادث شده باشد.

درین ضمن فویبای برگشت حداقل بخشی از حزب دموکراتیک خلق دیروزی را در منظر توجه و امید مردم؛ امسال از نشرات و تبلیغات دیوانه وار و آسیمه سر مطبوعات دولتی و جهادی و طالبی و شونستی وابسته به انگلیس و المان به بهانه 6 سالروز 6 جدی و آمدن لشکر سرخ به افغانستان احساس کردم؛ در حالیکه به نظر من بیرونی های همین حزب تقریباً جز بر سرهم کوبیدن و آب به آسیاب حریفان و دشمنان خود انداختن کار و فکر و برنامه ای و یا هم لیاقت و اهلیتی ندارند.

منجمله این فویبا و کابوس در مقاله بلند بالایی در ویب سایت پیام آفتاب توجهم را بیشتر جلب کرد. شدت و مخافت این کابوس در مقاله یاد شده اصلاً نظیر ندارد و به همین خاطر کار بزرگی که نویسنده یا نویسنده گان آن انجام داده بیرون دادن بسیار غلیظ داو و دشنام و تهمت و افترای بیحد و حصری است که نویسنده گان و سیاستگران ... روسی و وابسته های شان در مورد 4 تن از رهبران معلوم الحال حزب دموکراتیک خلق بیرون داده و باد کرده بوده اند.

منجمله اینها که به حیث عناوین فرعی هم در مقاله برجسته گردیده است:

- نور محمد تره کی (ترکانوف یا مادر کیک ها)
- حفیظ الله امین (تروریست جنایتکار و جاسوس چند جانبه)
- ببرک کارمل (یابوی معتاد و لجام گسیخته، یاهه سرای بی نظیر)
- داکتر نجیب (پوتومک - چوچه سگ یا روباه بویناک)

در واقع مقاله یاد شده یک رساله و حتی میشود گفت یک کتاب است و مآخذ؟ کافی و شافی دارد و بدینجهت سعی کردم نویسنده و محقق بزرگ! آنرا بشناسم. راه این کار برای همچو من این است که نام مورد نظر را در انترنیت سرچ نمایم. در نتیجه سرچ معلوم گشت که این اولین مشق نویسنده بوده و در دو سه ویبسایت دیگر هم نشر شده است!؟

به نوبه خود طلوع این ستاره بزرگ! را در آسمان ادبیات سیاسی و انترنیت افغانی برای خود و همه تبریک میگویم و آرزومندم با عین قوت به پیش روند و آنچه را که پیرامون رهبران و قوماتدان معظم جهادی و طالبی و کرزای و کرزایی (ونیز دور تر رفته ها و بیرون تر ها از سکت و بوم و بر...) هم مطبوعات جهان نوشته؛ سیاستمداران و مبصران دنیا گفته و اسناد استخباراتی نظیر آنچه اخیراً در انگلیس و فرانسه از طبقه بندی خارج شد و انتشار یافت؛ به دست میدهد با عین قوت و صراحت و صداقت تدوین کنند و به نشر بسپارند.

تنها در این صورت محقق و نویسنده ملی و میهنی خواهند شد و به ما و دیگران کمک شایان خواهند کرد تا راه خروج از اینهمه ظلمتات مسخ کننده و ذلیل ساز مردمان خود را شناسایی کنیم و خنثی نماییم.

رساله نور